

■ بازتاب کارکردهای نهاد شاهی در نامه طاهر به عبدالله

دکتر فریدون الهیاری؛ دکتر اصغر فروغی ابری؛ محسن مرسل پور

■ چکیده

اندرنامه نویسی، یکی از نمودهای خرد سیاسی و از عوامل تداوم میراث سیاسی ایرانی بود. محور اساسی اندرنامه‌ها، اندیشه شاهی و کارکردهای این نهاد در اداره جامعه ایرانی بود. کارگزاری اهورامزدا در زمین، حفاظت از مرزها، دیناری، عمران و آبادسازی و دادگری، از کارکردهای نهاد شاهی به شمار می‌آمد. با ترجمه متون ایرانی به عربی، مضامین اندرنامه‌ها به دوره اسلامی انتقال یافت و البته بستر تازه، تغییراتی در جهت و چگونگی پاره‌ای از کارکردهای نهاد شاهی پدید آورد. اهمیت نامه طاهر، از این روست که وی نخستین سلاله حکام ایرانی پس از اسلام را پی‌افکنند و اندیشه‌های وی در اخلافت تأثیرگذار بود. نامه طاهر، نخستین جلوه رویکرد حکام ایرانی پس از اسلام، به ادبیات اندرنامه نویسی ایران باستان است. با بررسی نامه طاهر، عیان می‌گردد که طاهر با آموزه‌های باستانی و نهاد شاهی و اندرنامه‌های باستانی مانند عهد اردشیر آشنائی داشته‌است. یکی از سؤالات درباره نامه طاهر، این است که آشنائی او با الگوی ملکداری ایرانی، چه تأثیری در رویکرد و سیره عملی وی در عهده گرفتن کارکردهای نهاد شاهی و سیاست وی در قبال خلافت عباسی داشته‌است؟ مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی، به تکوین کارکردهای نهاد شاهی در ایران باستان و تغییر آن‌ها در دوره اسلامی و بازیابی کارکردهای نهاد شاهی در نامه طاهر می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها

نامه طاهر / نهاد شاهی / دیناری / خلافت / دادگری /

تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه اسناد: سال بیستم، دفتر چهارم، (زمستان ۱۳۸۹)، ۱۶-۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۹ ■ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۰/۲۸



بازتاب کارکردهای نهاد شاهی در نامه طاهر به عبدالله

دکتر فریدون اللهیاری^۱؛ دکتر اصغر فروغی ابری^۲؛ محسن مرسل پور^۳

مقدمه

اندرزنامه‌نویسی به عنوان یکی از مضمون‌های اساسی اندیشه سیاسی ایرانی، از کهن‌ترین زمان‌ها در ایران پدید آمد و حتا برخی، کهن‌ترین کتاب‌های ایرانیان را اندرزنامه‌ها می‌دانند. ادبیات اندرزنامه‌نویسی - که بستر بازتاب کارکردهای نهاد شاهی بود - در دوره ساسانی به تکامل رسید.

الگوی ملکداری ایرانی در بدو ورود اسلام به ایران، مورد پذیرش و تصدیق اعراب واقع نشد. از دیدگاه ایشان، الگوی ملکداری ایرانی - که با محوریت نهاد شاهی بود - مترادف با ظلم، جور، چیره‌شدن و تغلب بود و عبارات ملوک و جبابره همراه با هم و تقریباً به یک معنی به کار می‌رفت. اما الزام اداره سرزمینی گسترده، مایه وام‌گیری اعراب از الگوی ملکداری ایرانی شد. با روی کار آمدن خاندان اموی، وجوهی از رسوم شاهی در میان اعراب رخنه کرد که مخالفت مسلمانان سنتی را در پی داشت. عروج بنی عباس به عرصه قدرت - که راهیابی خیل عظیمی از ایرانیان را به هرم قدرت موجب شد - رسوخ بیش از پیش آموزه‌های ملکداری ایرانی را در ارکان قدرت اعراب به دنبال داشت.

در دوره عباسی حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقلی در ایران پدید آمد که در اداره امور به شاهان باستانی اقتفا می‌کردند. این حکام، در احیای الگوی ملکداری ایرانی و برعهده گرفتن کارکردهای نهاد شاهی اهتمام ورزیدند و ذهنیت جمعی نیز این مسئله را می‌طلبید. ایشان خود را ادامه‌دهنده راه شاهان باستانی ایران می‌شناساندند که در واقع، برآمده

۱. دانشیار گروه تاریخ

دانشگاه اصفهان.

f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ

دانشگاه اصفهان.

a.forughi@ltr.ui.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران

اسلامی دانشگاه اصفهان

(نویسنده مسئول).

morsalpour@yahoo.com



از زمینه‌های فکری و فرهنگی پیرامون الگوی ملکداری ایرانی بود.

۱. ادبیات اندرزنامه‌نویسی در عهد باستان و انتقال آن به دوره اسلامی

اندرزنامه‌نویسی در ایران ریشه‌ای کهن دارد و دوره اعتلای آن را باید عهد ساسانی دانست. اندرزنامه‌ها، نویسندگان مشخصی داشتند که از سرآمدان سیاسی بودند. اردشیر، خسرو انوشیروان و بزرگمهر وزیر از بارزترین اندرزنامه‌نویسان ایران باستان بودند. عاکوب، اندرزنامه‌های دوره ساسانی را به چند دسته تقسیم کرده که اغلب آن‌ها به شاهان مرتبط است: اندرز شاهان به فرزندان یا جانشینان، اندرز شاهان به شاهان، اندرزهایی که به پرسش‌های فرضی پاسخ می‌دهد، اندرز شاهان به وزیران، اندرز شاهان به کارگزاران، اندرزهای مجالس حکیمان و شاهان، اندرز وزیران به شاهان، اندرز موبدان به شاهان و اندرز معلمان به شاگردان. (عاکوب، ۱۳۷۴، صص ۸۶-۹۰) عهد اردشیر، از مهم‌ترین اندرزنامه‌های دوره ساسانی بود که اردشیر برای اخلافت‌نگاشت و در دوره اسلامی نیز اشتهار زیادی داشت. احسان عباس، معتقد است که این اندرزنامه در دوره اموی به عربی ترجمه شده بود و در دوره مأمون شناخته شده بود. (عهد اردشیر، ۱۳۴۸، ص ۲۷)

اعراب، با مضامین الگوی ملکداری ایرانی آشنا شدند و نهضت ترجمه، این آشنائی را بیش تر کرد. از مهم‌ترین مترجمان متون ایرانی، می‌توان به ابن مقفع، محمد بن جهم برمکی و زادویه پسر شاهویه اشاره کرد که بسیاری از متون ایرانی را به عربی ترجمه کردند. ترجمه متون ایرانی، باعث تداوم فرهنگ سیاسی ایرانی در دوره اسلامی شد. «فرهنگ سیاسی ایران پیش از اسلام، در قالب متون ترجمه‌ای به زبان عربی و تاریخ‌ها و نوشته‌های اسلامی بازتاب گسترده‌ای یافت و این جریان، در تاریخ خلافت و ایران اسلامی، با کارکردهای متفاوتی تداوم پیدا کرد». (الهیاری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹) رویکرد ترجمه‌ای مسلمانان، بسیاری از مضامین اندرزنامه‌های پیش از اسلام را به دوره اسلامی منتقل ساخت.

۲. تکوین کارکردهای نهاد شاهی و تغییر آن‌ها در دوره اسلامی

یکی از مهم‌ترین مضامین اندرزنامه‌های پیش از اسلام، برعهده گرفتن کارکردهای نهاد شاهی بود، و بازتاب کارکردهای نهاد شاهی، مهم‌ترین دغدغه نویسندگان اندرزنامه‌ها به شمار می‌آمد. اسطوره‌ای کهن، پیدایش نهاد شاهی و کارکردهای آن را با تکوین نظام هستی و نقش شاه در پیکار خیر و شر پیوند می‌زند. اهورامزدا در روشنائی و اهریمن در تاریکی بود و اهورامزدا، از هستی اهریمن و آمدن او به پیکار آگاه بود (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶، ص ۱) و نخستین شاه ایرانی را برای پیکار با اهریمن آفرید. شاهان ایران، از بدو تکوین نهاد شاهی،



خود را کارگزار اهورامزدا در زمین می دانستند که باید مطابق با آشه (ارته)^۱ گام بردارند و با اهریمن و پلیدی‌ها بجنگند. ایشان، اصلی ترین کارکرد خود را، کارگزاری اهورامزدا، برای منتقل ساختن خیر و نیکی و از میان بردن بدی می دانستند.

عمران و آبادانی، یکی دیگر از کارکردهای پادشاهان باستانی ایران بود که در آن باره کوشش بسیاری داشتند. کارکرد عمران و آبادسازی - که از بدو تکوین نهاد شاهی شکل گرفت - در دوره ساسانی اهمیت ویژه‌ای یافت. تنسر در نامه به گشنسب، پس از یادکرد ویرانی هائی که طی چهارصد سال بر جهان وارد آمده بود، نوشته است که اردشیر در مدت چهارده سال خلل‌ها را جبران کرد، «آب‌ها روان گردانید و شهرها بنیاد نهاد و رستاق‌ها پدید آورد» (نامه تنسر، ۱۳۵۴، ص ۹۳). اردشیر در خطبه تاجگذاری خود نیز، آبادانی ملک را وعده داد و گفت که در راه «استقرار آثار نیک و عمران بلاد و رأفت به خلق خدا و ترمیم اقطار ملک و احیای آن قسمت‌های ویران شده، همی کوشیم» (مسعودی، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۲۳۸). وی، به حفر کاریز و چاه و انشعاب رودها اقدام کرد و در تقسیم آب‌ها بسیار کوشید. شهرسازی، یکی از مصادیق عمران و آبادسازی بود که پادشاهان ساسانی در آن باره چیره‌دستی فراوانی داشتند و احداث شهرهای بسیاری بدیشان منسوب است. بسیاری از شهرهائی که پادشاهان ساسانی ساختند، چون به نام خودشان بود، نامشان را جاودانه کرد، مانند جندی شاپور و بیشاپور و اردشیرخوره و قبادخوره و شهرهای دیگری که با آمدن نام پادشاه در آن‌ها، سازنده‌اش را می توان شناخت.

عمران و آبادانی، در پیوندی ناگسستنی با عدل و داد شاه بود. پادشاهان، آبادانی کشور را از دستاوردهای دادگری خود می شمردند. اردشیر به اخلافش سپرده بود که «نیرو، جز با سپاه پدید ناید و سپاه، جز با مال و مال، جز با آبادانی و هیچ آبادانی جز با دادگری و نیکوراهبری پدیدار نگردد» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸، ص ۱۱۲). دادگری، از کارکردهای اساسی نهاد شاهی بود که انجام ندادنش حتا می توانست پیامدی چون از دست رفتن شاهی را در پی داشته باشد. اردشیر در سفارش به جانشینانش گفت: «شاه، باید بسیار دادگر باشد. زیرا همه نیکی‌ها در دادگری فراهم است. داد، باروی استواری است که از رفتن شاهی و پارگی کشور جلو گیرد. نخستین نشانه‌های بدبختی در هر شهریاری، زدوده شدن داد از آن شهریاری است» و به عقیده وی، انحراف شاه از دادگری، زمینه‌ساز سرپیچی مردم از متابعت وی خواهد بود. (عهد اردشیر، ۱۳۴۸، صص ۱۱۴-۱۱۵)

اساس دادگری در ایران باستان، با تقسیم طبقات ارتباط داشت. اصلی ترین معنائی که در دوره باستان از دادگری مستفاد می شد، رعایت حدود طبقات و جلوگیری از تعرض ایشان به یکدیگر و همچنین، قرار دادن هر چیز و هرکس به جای خویش بود.

یکی از کارکردهای نهاد شاهی در ایران باستان، حفاظت از مرزها بود. برخی از محققان، حفاظت از مرزها را یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری حکومت به شمار می‌آورند. شاهان ایران، خود را پاسبان ایران می‌خواندند و هزینه زیادی صرف دفع مهاجمان می‌کردند. بهرام پنجم پس از شکستن شاه ترکان، ضمن شعری گفت: «من، نگهبان همهٔ مُلک ایرانم» (مسعودی، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۲۵۶) و در شعر دیگری ضمن این که خود را حافظ مُلک خوانده، چنین سروده: «چه تیره روز است کشوری که کسش نگهبان نیست.» (ثعالبی، ۱۳۶۸، ص ۳۵۹)

دینباری، یکی از کارکردهای مهم نهاد شاهی در دورهٔ ایران باستان است. دینباری از زمان ظهور زرتشت و دین‌پذیری گشتاسب، از کارکردهای شاه تلقی شد. در دوران پیش از گشتاسب، دینباری و شهریارِ توأمان نبود و حتا جمشید دین و دینباری را از اهورامزدا نپذیرفت (اوستا، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۶۶). اما از عهد گشتاسب، شاهان همواره در صدد بودند تا باور راسخ خود را به دین نشان دهند و به افعال و اقوال خود رنگ مذهبی ببخشند. گشتاسب پس از پذیرفتن دین زرتشتی، در تبلیغ آن اهتمام فراوانی کرد. زرتشت خطاب به خود گفته است: «کیست دوست اَسَوَن تو؟ کیست آن که به‌درست خواستار بلندآوازگی مَگَه [مغ] بزرگ است؟ براستی چنین کسی کی گشتاسب دلیر است» (گات‌ها، ۱۳۸۳، ص ۳۳۴). گشتاسب در راستای ترویج آئین زرتشتی، آتشکده‌های بسیاری در سراسر قلمرو خود ساخت:

پراکند اندر جهان موبدان نهاد از بر آذران، گنبدان (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۹۱).

و به نقل از طبری، در سر کار رواج دین زرتشت، رعیت بسیاری را کشت تا دین را پذیرفتند. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۵۶) یکی از ارکان حکومت اردشیر اول و سلسلهٔ ساسانی، دین واحد بود. اردشیر به عنوان احیاگر کارکردهای نهاد شاهی، شورش علیه اشکانیان را جنگ در راه احیای دین می‌دانست. صبغهٔ دینی قیام اردشیر باعث شد که تنسر، روحانی گوشه‌گیری که به ادعای خود، صلاح دنیا را برای استقامت احکام دین می‌خواست، به وی ببیوندد. تنسر معتقد بود که: «دین و ملک هر دو به یک شکم زادند دو سیده، هرگز از یکدیگر جدا نشوند، صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد.» (نامهٔ تنسر، ۱۳۵۴، ص ۵۳)

الزامات و کارکردهای نهاد شاهی در دورهٔ اسلامی نسبت به عهد باستان دچار تغییراتی شد و گاهی در وظایف خلیفه استحاله می‌یافت. مأمون کارکردهای خلافت خود را رونق احکام خدا، گرفتن داد مظلوم از ظالم، حفظ مسلمانان، جهاد با دشمنان اسلام و دستگیری از اهل اسلام می‌دانست (مسعودی، ۲۵۳۶، ج ۲، ص ۴۳۴) که اقتباسی از کارکردهای شاهان ایران باستان بود. همچنین از کارکردهای نهاد شاهی در دورهٔ اسلامی با عنوان حقوق رعیت بر پادشاه یاد می‌شد. ابن طقطقی، برخی حقوق رعیت را بر پادشاه برشمرده که یادآور

کارکردهای نهاد شاهی است: حمایت از کشور و نگهداری از مرزها و سرحدات، حفظ اطراف و جوانب، امن کردن راه‌ها و از میان بردن تبهکاران، جلوگیری از ستمکاری توانگران بر ناتوانان، گرفتن حق زبردستان از زورمندان و برپا داشتن حدود در میان مردم و حق را به صاحب حق رساندن و به داد ستمدیدگان رسیدن و به فریاد مظلومان پاسخ دادن و میان خویش و بیگانه به عدل داوری کردن. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، صص ۴۲-۴۳) خواجه نظام‌الملک نیز - که کارکردهای نهاد شاهی را در دربار سلاطین سلجوقی زنده کرد - حقوق رعیت را بر شاه برشمرده و مطالبی شبیه به اطلاعات ابن طقطقی آورده و او نیز، گوئی به کارکردهای نهاد شاهی اشاره دارد. (نظام‌الملک، ۱۳۸۴، صص ۵-۸)

با روی کار آمدن سلاله‌های ایرانی، احیای نهاد شاهی و کارکردهای آن شدت و سرعت بیش‌تری یافت. اگرچه بسیاری از حکام پس از اسلام عنوان شاه بر خود نمی‌نهادند، اما برخی الزامات و کارکردهای نهاد شاهی را رعایت می‌کردند. اهتمام ایشان به این که نشان دهند الزامات نهاد شاهی را دارا هستند و همچنین به دوش کشیدن کارکردهای نهاد شاهی، نشان از آن دارد که زمینه‌های فکری و سیاسی در آن دوران، زمینه‌ساز و پذیرای حاکمانی مانند حکام باستانی ایران بود. به نظر می‌رسد که گاهی الزامات و کارکردهای نهاد شاهی با چارچوب‌های نظری خلافت تضاد داشت و این ناهمگونی، در نزد خلفا، به تلاش برای بازگرداندن پادشاهی ایران تعبیر می‌شد. گوئی راه سومی شناخته نشده بود و خروج حکام از چارچوب‌های نظری خلافت، به معنای بازگشت به پادشاهی ایرانی بود.

حکام ایرانی پس از اسلام، در این که خود را کارگزار خدا در زمین بخوانند، احتیاط می‌کردند و اندیشه کارگزاری اهورامزدا، به اندیشه خلیفه جانشین خدا تغییر یافت. خلیفگان راشد، خود را جانشین یا کارگزار خدا در زمین نمی‌خواندند بلکه این اندیشه در دوره اسلامی به طور نظری از عهد امویان پدید آمد و خلفای اموی و عباسی، جانشین خدا در زمین خوانده می‌شدند و به حکام دیگر مشروعیت می‌دادند.

عدالت و دادگری در عهد اسلامی، با دوره باستان متفاوت بود. در ایران باستان آموزه عدالت و دادگری به تقسیم طبقات مربوط بود اما با ورود اسلام حداقل به صورت نظری تقسیم طبقات وجود نداشت. در دوره اسلامی، دادن حق به حقدار و دستگیری از مستضعفان، اصلی‌ترین معنای عدالت بود. متحده نوشته است که دادگری پادشاه در دوره بعد از اسلام، عبارت از همپوش نگه داشتن منافع و پیشگیری از جدا ماندن و ناپیوستگی منافع گروه‌های گوناگون جامعه از یکدیگر بود. (۱۳۸۸، ص ۱۸۷).

حکام ایرانی پس از اسلام، تلاش کردند تا خود را مانند شاهان ایران باستان، حکمران نیک نشان دهند و به عمران و آبادسازی و حتا شهرسازی می‌پرداختند. اگرچه در سده‌های

نخستین اسلامی، آبادانی و شهرسازی مانند عهد باستان نبود، اما اهمیت نظری خود را حفظ کرده بود.

کارکرد دفاع از مرزها نیز، در دوره اسلامی دستخوش تغییر شد. با ورود اسلام به ایران، مرزهای نژادی تبدیل به مرزهای عقیدتی گشت و دفاع از جان و مال مسلمانان، یکی از کارکردهای حکام عهد اسلامی شمرده می‌شد.

دیناری نیز، از کارکردهای اساسی حکام در دوره اسلامی بود؛ با این تفاوت که دین اسلام جای دین زرتشتی را گرفته بود. حاکمان ایرانی به غزا در دارالکفر می پرداختند و همت خود را مصروف گسترش اسلام می‌کردند و اقدام‌های خود را در این زمینه به آگاهی خلفای رساندند.

۳. نامه طاهر و اشتهار آن

نامه طاهر^۱ را می‌توان نخستین جلوه بروز اندرزنانه‌نویسی حاکمان ایرانی پس از اسلام دانست. مخاطب این نامه، عبدالله^۲ پسر طاهر است که از سوی مأمون حاکم ربیع شد. در آن زمان، طاهر پدر عبدالله در خراسان حکومت داشت و هنوز در باب خلیفه عباسی طریق متابعت می‌پیمود. طاهر به فرزندش نامه مطولی درباره سیاست و آئین ملکداری نوشت که با فاش شدن مفاد آن، اشتهار عظیمی یافت. طاهر در این نامه - که طبری متن کامل آن را آورده است (طبری، ۱۳۶۲، ج ۱۳، صص ۵۶۹۲-۵۷۰۵) - آموزه‌های اسلامی را با کارکردهای نهاد شاهی با هم آورده است. این نامه، نشانگر دوام و ثبات اندیشه سیاسی ایران باستان و انتقال آن به دوره اسلامی است. اسلامی که با برخی متعلقات خود، جای دین زرتشتی را گرفته است. نامه، بزودی شهرت عام یافت و مأمون در مورد آن گفت: «ابوطیب از کارهای دین و دنیا و تدبیر و رأی و سیاست و سامان ملک و رعیت و حفظ بنیاد و اطاعت خلیفگان و به پا داشتن خلافت، چیزی فرونگذاشته مگر آن که استوار داشته و درباره آن سفارش کرده است» و سپس دستور داد که آن را به همه عاملان نواحی مملکت بنویسند. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۱۳، صص ۵۷۰۵) ابن خلدون نیز، نامه را آورده و آن را از طبری استنساخ کرده و در موردش نوشته است: «این، نیکوترین چیزی است که درباره سیاست اجتماع بشری بر آن دست یافتیم» (ابن خلدون، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۶۰۷). صاحب مجمل نیز، نامه را پرفایده دانسته و آن را برابر عهد اردشیر شمرده است. (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، صص ۳۵۳) از نامه مذکور برمی آید که طاهر با ادبیات اندرزنانه‌نویسی عهد باستان و چارچوب و کارکردهای نهاد شاهی آشنائی داشته و از محتوای عهد اردشیر نیز مطلع بوده است. نامه، حاوی مضامینی در زمینه مناسبات حکومتی و کارکردهای نهاد شاهی است و نشانگر آگاهی طاهر در آن باره است.

۱. طاهر بن حسین، در سال ۱۵۹ق. در پوشنگ زاده شد. نیای وی، رزق، در اوایل عهد عباسی از موالی طلحه خزاعی، امیر سیستان بود. مصعب، پدر بزرگ طاهر، در پوشنگ صاحب جاه و مکتب بود. پدر طاهر، حسین بن مصعب، والی پوشنگ بود. در جنگ میان امین و مأمون، طاهر به عنوان سپهسالار لشکر مأمون شد و با کشتن امین، بغداد را تصرف کرد و از طرف مأمون حاکم آن جا شد. در سال ۱۹۹ق. طاهر مأمور جنگ با نصر بن سبت شد و در سال ۲۰۵ق. به حکومت خراسان منصوب شد و نخستین سلاله حاکمان ایرانی را پس از اسلام پی افکند.

۲. عبدالله بن طاهر بن حسین نیز، مانند پدرش از سرداران مأمون بود. وی، مأموریت‌های فراوانی در شمال بین‌النهرین و حتا مصر انجام داد و به عنوان سرداری بالیافت، شهرتی به دست آورد. مأمون به او اعتماد کامل داشت و بارها عبدالله را دست‌پرورده خود خوانده بود. عبدالله در سال ۲۱۳ق. پس از قتل برادرش طلحه، به دستور مأمون رهسپار خراسان شد. وی، تا سال ۲۳۰ق. بر خراسان حکومت کرد و آرامش را به آن خطه باز آورد.



۴. نامه طاهر و کارکردهای نهاد شاهی

یکی از مضامین مهم اندرزنامه طاهر، این بود که شهریاری را از آن خدا می دانست. در جهان‌شناسی ایرانی، شهریاری اساساً متعلق به اهورامزداست و او، شهریار کل شمرده می شود و اوست که پادشاهی را در زمین به نمایندگی از خود به شاه می دهد. در اوستا آمده: «شهریاری از آن اهوره است» (۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۷۹). همچنین در اوستا بارها از شهریاری اهورامزدا سخن رفته: «ای اهورامزدا، بشود که از شهریاری نیک تو همواره بهر مند شویم» (۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۱۰). اهورامزدا نیز در خطاب به زردشت، خود را شهریار و برازنده شهریاری خوانده: «شهریار دادگر، نام من است»، «دادگرترین شهریار، نام من است»، «برازنده شهریاری، نام من است»، «به شهریاری برازنده ترین، نام من است» (اوستا، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۷۵). در دوره اسلامی نیز مانند دوره باستان، پادشاهی در اصل متعلق به خالق هستی بود. طاهر در نامه اش اساس مُلک را از آن خدا خوانده: «بدان که ملک از آن خداست که به هر که خواهد دهد و از هر که خواهد برکند. نعمتداران صاحب قدرت - که دست دولتشان گشاده است - اگر نعمت و احسان خدای را کفران کنند و بدانچه خدایشان از فضل خویش داده گردنفرای کنند، زود باشد که نعمتشان دیگر شود و به جای آن نکبت آید». طاهر، در این بخش به فرزندش گوشزد کرده که پادشاهی اساساً متعلق به خداست و آن را به یکی از مردمان می دهد که به عنوان کارگزار خدا در زمین، باید همواره سپاسگزار پروردگار باشد. البته در اسلام نیز مُلک از آن خدا دانسته می شد، اما معرفی خلفا به عنوان خلیفه خدا، اساساً انحراف از آموزه های اسلامی و اقتباس از الگوی ملکداری ایرانی بود. خلفای راشد، هیچگاه مدعی نشدند که خلیفه خدا هستند و خود را خلیفه پیامبر (ص) و خلیفه خلیفه پیش از خود می دانستند. نخستین بار بود که معاویه خود را خلیفه خدا خواند و عنوان کرد: «من، خلیفه خدایم» (مسعودی، ۲۵۳۶، ج ۲، ص ۶۶) که بی شک در این اقدام به اقتضای پادشاهان ایران رفته بود. طاهر همچنین اشاره کرده که خدا، رعیت را به دست حاکم سپرده است: «بدان که ترا که ولایت داده اند، خازن و حافظ و رعایتگر کرده اند، مردم قلمرو تو را رعیت تو گفتند از آن رو که رعایتگر و سرپرست آن هائی.»

آموزه عدالت و دادگری - که یکی از کارکردهای اساسی شاهان در ایران باستان بود - چندین بار مورد تأکید قرار گرفته که اهمیت آن را در اندیشه طاهر نشان می دهد. در دوره اسلامی معنای عدل و داد تا حدی تغییر یافت. در ایران باستان، آموزه عدالت و دادگری، به تقسیم طبقات برمی گشت. اما با ورود اسلام دست کم به صورت نظری تقسیم طبقات وجود نداشت. در دوره اسلامی، دادن حق به حقدار معنای عدالت بود و حق و حقدار می توانست به صورت های متفاوتی استفهام شود و ابهام در معنای دادگری در سرتاسر دوره اسلامی

پایدار ماند. طاهر در نامه‌اش نوشت: «خدای با تو نیکی کرده و رأفت با بندگان خویش را - که کارشان سپرده به توست - بر تو واجب کرده و عدالت با بندگان و اجرای حق و حدود خویش را در میان آن‌ها» لازم شمرده‌است. در جای دیگری از نامه آورده: «از عدالت درباره آنچه پسند یا ناپسند توست، درباره مردم و خویش و بیگانه ملالت نیار» و «جماعت به سبب شمول عدالت و احسانت، به آسانی مطیع تو شوند و هر چه را خواهی کرد به خوشدلی بپذیرند.» خود طاهر نیز، به عدل و داد توجه زیادی داشته است. وی، دادگستر و زبردست پرور و نیکوکار بود. غزالی نقل کرده که روزی عبدالله بن طاهر از پدرش پرسید که تو چه گوئی و این دولت در خاندان ما تا کی ماند؟ طاهر چنین جواب داد: «تا این بساط داد و عدل در ایوان گسترده است.» (غزالی، ۱۳۵۱، صص ۱۶۱-۱۶۲) پیوستگی ماندگاری حکومت و دادگری در عهد اردشیر نیز، آمده و به نظر می‌رسد که طاهر از آن اطلاع داشته‌است. اکبری نیز، معتقد است که توصیه‌های طاهر به عبدالله در مورد بهترین طریقه‌های حکومت کردن و اجرای عدالت، همان اصلی است که اردشیر بابکان در عهد اردشیر به عنوان پایه‌های اصلی حکومت شمرده‌است. (۱۳۸۴، ص ۱۵۳)

دینیاری، یکی از آموزه‌های مورد توجه و تأکید طاهر در نامه‌اش بود که در دوره باستان و عهد اسلامی همواره مورد تأکید پادشاهان و خلفا بوده‌است. طاهر در بخشی از نامه نوشته‌است: «جماعتی را که همراه تو و زیر تسلط تواند، به نماز ترغیب کن و به انجام آن وادار کن» و در جای دیگر آورده که: «در کار دین سختگیر باش و از تباهی بپرهیز.» خود طاهر، همواره مشغول پیکار با خوارج بود و خود را حافظ دین و جان مسلمانان نشان می‌داد. یعقوبی می‌نویسد که طاهر پیاپی بر سر حمزه خارجی لشکر می‌فرستاد. (۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۷۵)

عمران و آبادانی، از دیگر کارکردهای نهاد شاهی است که طاهر به آن توجه کرده است. وی، عبدالله را به «بهبود رعیت و عمران ولایت و تفقد امور و حفظ جماعت و کمک به در ماندگان» خوانده و نوشته است: «می‌باید که گنج خزینه‌های تو، پخش مال در عمران اسلام و مسلمانان باشد.» همچنین، توصیه کرده که «برای بیماران مسلمان، خانه‌ها به پادار که پناهشان دهد و کسان برگمار که با آن‌ها مهربانی کنند و طبیبان که بیماری‌هایشان را علاج کنند و مقاصدشان را تا آن جا که به اسراف بیت‌المال نینجامد، برآورده کن.» طاهر توجه ویژه‌ای به عمران و آبادانی داشت. وی دو قصر شادیاخ و منار را برای اقامت خود در نیشابور ساخت (یعقوبی، ۱۳۴۳، ص ۵۴) و دور نیست که شهری به عنوان «طاهریه» - که ابن خلدون از آن به عنوان یکی از شهرهای توابع خوارزم نام برده‌است - طاهر ساخته باشد. (۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۳۰) شهرسازی، به عنوان یکی از کارکردهای شاهان ایران باستان شناخته می‌شد و احتمالاً طاهر در این اقدام به ایشان تأسی جسته‌است. البته پیش‌تر برخی خلفای

۱. حمزه آذک خارجی، از اهالی سیستان بود که خود را از نسل زو پسر تهاسب می‌دانست. وی، در حدود سال ۱۸۰ق. با کشتن عامل عباسی سیستان، قدرت یافت و تا سال ۲۱۳ق. بر کرمان، فارس و خراسان یورش می‌برد و یکی از عواملی بود که هارون را به شرق کشاند.



عرب نیز به شهرسازی اقدام کرده بودند، اما اقدامات ایشان در شهرسازی نیز با اقتباس از الگوی ایرانی بود. برخی شهرها که اعراب ساختند، در ابتدا صرفاً اردوگاه‌های نظامی بود. ساختن بغداد نیز احتمالاً با الگو گرفتن از ایرانیان بود و حتا معماری آن شهر نیز کاملاً ایرانی بود. به طور کلی می‌توان عنوان داشت که برای خلفای عرب، عمران و شهرسازی وظیفه یا کارکرد به شمار نمی‌آمد و ایشان در ساخت، گسترش و یا احیای بلاد، چندان اهمیتی نداشتند. طاهر در عمران و آبادسازی خراسان کوشش بسیاری کرد و برای آبیاری زمین‌های مزروعی، کاریزهای فراوانی احداث کرد. اطلاعات او در مورد احداث آبیاری و تقسیم آب، باعث شد که خاطره‌ای از او به عنوان «طاهر آب‌شناس» در اذهان باقی بماند. (مفتخری، زمانی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۱)

طاهر که خودش توانست خطر استیلای ترکان و خوارج را بر خراسان دفع نماید، در مورد دفاع از مسلمانان در مقابل دشمنان و حفظ خون‌ها و امنیت راه‌ها و تأمین رفاه و معاش مسلمانان نیز، به عبدالله سفارش کرده است. حفاظت از جان و ناموس مردم ایرانشهر، یکی از کارکردهای نهاد شاهی در عهد باستان بود. اما در دوره اسلامی دفاع از مردم عقیدتی شد و دفاع به جای این که صیانت از مردم و وطن باشد، حفاظت از همکیشان در برابر کافران و بدکیشان بود. حفاظت از جان و ناموس مسلمانان در برابر دشمنان اسلام، یکی از وظایف خلیفه نیز شمرده می‌شد.

رعایت مردم و پرسش از احوال ایشان و بار عام دادن نیز، از آموزه‌های ایرانی-اسلامی است که طاهر به عبدالله در مورد آن توصیه کرده است. وی در بخشی از نامه نوشته است: «مردمان را بسیار بپذیر و چهره خویشان را به آن‌ها بنمای و کشیکبانان خود را از آن‌ها به یک سو کن و با آن‌ها تواضع و خوشروئی کن. در پرسش و گفتار با آن‌ها نرمی کن، با بخشش و بزرگواری خویش با آن‌ها عطفوت کن و چون بخشش می‌کنی، خوشدل و آسان‌بخش باش نه جویای عوض و پاداش و دلگیر و منت‌گذار، که بخشش بدین ترتیب تجارتی سودآور است.» خود طاهر نیز به احوال مردم توجه زیادی داشته است. همچنین وی به حال درویشان توجه ویژه‌ای داشت. تنوخی نوشته است که وقتی طاهر به جنگ علی بن عیسی بن ماهان^۱ می‌رفت، روزی آستینش را پر از درهم کرده بود تا بر درویشان نفقه کند. (۱۳۶۳، ج ۱، صص ۱۶۶-۱۶۷)

از وصایای طاهر در نامه‌اش به پسرش عبدالله، می‌توان سیمای یک شاه ایرانی را بازشناخت. اما این شاه ایرانی، برخی آموزه‌های اسلامی را با کارکردهای باستانی خود تلفیق کرده بود. نامه طاهر با یادکرد ترس از خدا شروع شده و پس از آن، توصیه‌هایی اسلامی آمده که نشان دهنده سیطره اسلام بر گفتمان سیاسی آن عصر است: «می‌باید نخستین چیزی که

۱. علی بن عیسی بن ماهان، از سرداران هارون بود که به حکومت خراسان رسید. ظلم و جور وی و شکایت‌های بسیار از وی، سبب برکناری‌اش شد. او به عنوان سپهسالار امین، به جنگ طاهر رفت که در پیکار با طاهر کشته شد.

خویشتن را بدان وامی داری و کارهای خویشتن را بدان منسوب می داری، مواظبت نمازهای پنجگانه باشد که با مردم ناحیه خویش به جماعت کنی و در اوقات نماز، مطابق سنت‌های آن از اکمال وضو و آغاز از یاد خداوند و قرائت آرام و انجام رکوع و سجود و تشهد عمل کنی و در کار آن، برای پروردگار نیت درست داشته باشی.» اگرچه طاهر در بخشی از نامه در مورد اصلاح کار رعیت به عبدالله سفارش کرده است که به خلیفه اقتدا کند، اما این توصیه‌ها برگرفته از مشی شاهان باستان ایران است و تنها نشان می دهد که عبدالله باید به دلیل مقتضیات زمانه، خلیفه را به رسمیت بشناسد.

۵. طاهر و تلاش برای احیای الگوی ملکداری ایرانی

طاهر - که با نهاد شاهی آشنائی داشت - احتمالاً برای احیای الگوی ملکداری ایرانی بود که نام خلیفه را از خطبه افکند و ادعای استقلال کرد. طاهر روزی در نماز جمعه نام مأمون را از خطبه افکند که با توجه به مفاد نامه وی و آشنائی او با الگوی ملکداری ایرانی و تمایلش به این الگو، توجیه پذیر می نماید. خطبه، سکه و پرداخت خراج، استقلال طاهر را محدود کرده بود. به نظر می رسد که وی پیش از این اقدام، تمهیداتی برای استقلال اندیشیده بود و اندیشه استقلال از مدت‌ها پیش در ذهن طاهر وجود داشته است. چنان که گردیزی اشاره کرده، طاهر فرزندش طلحه را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود. (۱۳۶۳، ص ۲۹۷) تعیین جانشین بدون اطلاع خلیفه نیز، یکی از نشانه‌های تمرد طاهر به شمار می آید. این، نخستین بار بود که یکی از فرمانروایان اسلامی ایران، به تعیین جانشین مبادرت می کرد. تعیین جانشین بی شک یکی از نشانه‌های استقلال و پی افکندن سلسله‌ای ایرانی بود. برنارد لوئیس نیز، معتقد است که این اقدام طاهر، در واقع اعلام استقلال از خلافت بغداد به حساب می آید. (1970, P96)

منابع، چنین وانموده‌اند که در همان روزی که طاهر مأمون را خلع کرده، به مفاجا مرده است. این اثر نوشته است در همان روزی که طاهر، مأمون را خلع کرد، در پلک چشم او مرضی عارض شد و افتاد و مرد و این خبر را از رئیس برید خراسان نقل کرده است. وی در روایتی دیگر آورده که طاهر، با عارضه تب درگذشت و او را در بستر خویش مرده یافتند. (۱۳۵۰، ج ۱۱، ص ۴) بلعمی آورده است که احمد بن ابی خالد^۱ وقتی طاهر را به خراسان روانه می کرد، غلامی شرابدار داشت که آن را به طاهر بخشید و او، وظیفه داشت اگر طاهر عصبان کرد، او را مسموم کند. (۱۳۶۶، ص ۱۲۵۱) در مورد علت خلع شدن مأمون به دست طاهر، یعقوبی معتقد است که «چون نظر بدی از مأمون به وی رسید، مخالفتی ورزید که در آن جانب احتیاط را رعایت کرد» (۱۳۴۳، ص ۸۴) و این طقطقی نوشته است که مأمون در پاره‌ای امور و ظاهراً به دلیل کوتاهی در مبارزه با خوارج، به طاهر خرده گرفت و نامه نوشت

۱. احمد بن ابی خالد، وزیر مأمون بود که به او توصیه کرد که طاهر را به حکومت خراسان بگمارد و او را ضمانت کرد. برخی او را عامل قتل طاهر می دانند.



و تهدیدش کرد، طاهر نیز نامه را با درستی پاسخ داد و نام او را از خطبه افکند. (۱۳۶۷، صص ۳۱۱-۳۱۲) به نظر می‌رسد که مورخان در ذکر این که طاهر به مفاجا و در همان روزی که مأمون را خلع کرد، مرد؛ می‌خواسته‌اند این گونه نشان دهند که مرگ او جزای ترمذ علیه خلیفه بوده است. مرگ طاهر در همان روز خلع مأمون، مسلماً اتفاق نیفتاده است. ابن طقطقی آورده است که طاهر سه جمعه پیاپی نام مأمون را از خطبه انداخت. (۱۳۶۷، صص ۳۱۱-۳۱۲) طاهر در سال ۲۰۵ق. به حکومت خراسان دست یافت و مرگ او در سال ۲۰۷ق. اتفاق افتاده و وی حداقل بیش از یک سال حکومت خراسان را در دست داشته و می‌خواند، مدت حکومت طاهر را بر خراسان یک سال و شش ماه دانسته است. (۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۷۳) در برخی سکه‌ها که طاهر در سال ۲۰۶ق. ضرب کرده، نام مأمون نیامده است (فرای، ۱۳۷۹، ص ۸۴) و این مسئله، نشانگر آن است که خلع مأمون به دست طاهر در سال ۲۰۶ق. اتفاق افتاده و مدت ترمذ طاهر مسلماً بیش از آن چیزی است که منابع اشاره کرده‌اند. بدین ترتیب، طاهر نام خلیفه عباسی را از خطبه و سکه انداخت و بی‌شک در این مدت خراجی نیز به خلیفه نمی‌پرداخته است. ظاهراً طاهر همان گونه که یعقوبی اشاره کرد، در خلع مأمون جانب احتیاط را رعایت کرده و خلیفه نیز، از رویارویی علنی با طاهر هراس داشته و تلاش کرد تا مخفیانه وی را مسموم سازد.

به نظر می‌رسد که طاهر، احیای حکومت ایرانی را مدنظر داشته است. وی نسب خود را به شاهان باستانی ایران می‌رساند. همچنین طاهر با خاندان‌های کهن خراسان اشتراک منافع داشته است. از خاندان‌های دهقان مدافع طاهریان، خاندان کامکاریان خود را به یزدگرد منتسب می‌کردند (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۲) و دور نیست که خاندان مذکور در تمایلات تجزیه‌طلبانه طاهر و بازگشت به حکومت ایرانی، نقش داشته‌اند. طاهر تمایلات ایرانی و ضدعرب خود را آشکار کرده بود. وی به علان شعوبی^۱ بابت نوشتن کتابی در مثالب عرب سی هزار درهم پاداش داد. (ممتحن، ۱۳۸۵، ص ۲۶۴) بدون شک طاهر با شعوبیه ارتباط داشته و در گسست از دستگاه خلافت عباسی، تا حدی تحت تأثیر ایشان بوده است. طاهر به هنگام سان‌دیدن مأمون از سپاهش، این شعر بشّار بن برد،^۲ شاعر شعوبی معروف را در خاطر داشت و برای مأمون خواند: «کمی صبر کن تا اسب‌های نجیب ما در عراق شیبه بکشند. گوئی ضحاک را می‌بینی که نوحه‌گران بر جنازه‌اش زاری می‌کنند.» (اصفهانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۵)

نتیجه

بنا بر آنچه بیان شد، ادبیات اندرزنامه‌نویسی پس از اسلام با هیبتی تازه سر برآورد و طاهر،

۱. علان شعوبی، از دانشمندان ایرانی و ضد عرب بود. وی، کتاب *المیلان فی المثالب العربی* را در مثالب عرب نگاشت. او، در این کتاب یک به یک قبایل عرب را شمرده و مثالب آن‌ها را یاد کرده است.

۲. بشّار بن برد، از مردم طخارستان و ضد عرب بود. از او، قصاید فراوانی در مدح ایرانیان و مذمت آل عباس آمده است. چون به هجو مهدی عباسی پرداخت، به دستور او، وی را در آب خفه کردند.



نخستین حاکم ایرانی بود که به این سنت باستانی نگریست. طاهر بن حسین با نهاد شاهی و کارکردهای آن آشنائی داشته و کارکردهای نهاد شاهی را بر عهده می گرفته است. وی احتمالاً به متون اندرزنامه‌ای عهد باستان دسترسی داشته و یقیناً از محتوای عهد اردشیر شناخت داشته است. طاهر در نامه‌اش، به عبدالله آموخته که سیمای حکمران ایرانی - اسلامی از خود ترسیم نماید و چگونگی روابط او را با خلیفه نیز به وی یادآور شده است.

سیطره اسلام، بر گفتمان سیاسی دوره طاهریان، باعث شد که آموزه‌های اسلامی در نامه طاهر نقش مهمی بیابد. اگرچه طاهر، عبدالله را به طور غیرمستقیم به امر عهده‌گیری کارکردهای نهاد شاهی فراخوانده، اما از وی خواسته در انجام شاعران اسلامی و ترغیب مردم به آن‌ها فروگذار نکند. عبدالله پسر طاهر، به مفاد نامه پدرش پابندی نشان داد و وقتی حکمران خراسان شد، کارکردهای نهاد شاهی را بر عهده گرفت.

مفاد نامه طاهر و تأکید او بر کارکردهای نهاد شاهی، در پیوندی ناگسستنی با سیاست عملی وی قرار داشت که می‌باید در تحلیل سیاق حکمرانی وی بر خراسان، گسست از خلافت عباسی و حمایت از شعوبیه را، محتوای نامه او به پسرش دانست.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۵۰-۱۳۵۱). *الکامل فی التاریخ* (ج ۱). (عباس خلیلی، علی هاشمی حائری، مترجمان) تهران: علمی.
- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۸۲). *مقدمه* (ج ۲). (ج ۱۰). (محمد پروین گنابادی، مترجم). تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن طقطقی (۱۳۳۷). *تاریخ فخری* (محمد وحید گلپایگانی، مترجم). تهران: علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا). *الآغانی* (سمیر جابر، شرح). بیروت: دارالفکر.
- اکبری، امیر (۱۳۸۴). *تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام*. تهران: انتشارات سمت و آستان قدس رضوی.
- الهیاری، فریدون (۱۳۸۱). قابوسنامه عنصرالمعالی و جریان اندرزنامه‌نویسی سیاسی در ایران دوره اسلامی، در *نشریه مطالعات و پژوهش‌های علوم انسانی*، اصفهان.
- اوستا* (۱۳۸۷). (ج ۲). (ج ۱۳). (جلیل دوستخواه، کوششگر). تهران: مروارید.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۳۶). *تاریخ بلعمی* (محمد روشن، مصحح). تهران: نشر نو.
- تنوخی، ابوعلی (۱۳۳۳). *فرج بعد شدت* (ج ۱). (احمد دهستانی، مترجم). تهران: اطلاعات.
- ثعالبی، حسین بن محمد (۱۳۳۸). *تاریخ ثعالبی* (مشهور به غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم). (پاره نخست ایران باستان). (محمد فضائلی، مترجم). تهران: نشر نقره.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲). *تاریخ طبری* (ج ۱، ۱۳). (ابوالقاسم پاینده، مترجم). تهران: اساطیر.
- عاکوب، عیسی (۱۳۷۴). *تأثیر بند پارسی بر ادب عربی* (عبدالله شریفی خجسته، مترجم). تهران: علمی و فرهنگی.

- عهد اردشیر (۱۳۴۸). (احسان عباس، پژوهشگر). (محمدعلی امام شوشتری، مترجم). تهران: انجمن آثار ملی.
- غزالی، ابومحمد (۱۳۵۱). *نصيحة الملوك* (جلال‌الدین همائی، مصحح). تهران: انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد (گردآورنده) (۱۳۷۹). *تاریخ ایران کیمیریج* (حسن انوشه، مترجم). تهران: امیرکبیر.
- فردوسی طوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه* (بر پایه چاپ مسکو). (ج ۲). (ج ۳). تهران: هرمس.
- گات‌های زرتشت* (متن تطبیقی براساس هشت ترجمه فارسی) (۱۳۸۳). (فرانک دوانلو، کوششگر). شیراز: نوید.
- گردیزی، عبدالضحاک (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی* (عبدالحی حبیبی، مصحح). تهران: دنیای کتاب.
- گزیده‌های زادسیرم* (۱۳۶۶). (محمدتقی راشد محصل، مترجم). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- متحده، روی پرویز (۱۳۸۸). *اوضاع اجتماعی در دوره آل بویه* (محمدرضا مصباحی، علی یحیائی، مترجمان). مشهد: خانه آبی.
- مجموع التواریخ و القصص* (۱۳۱۸). (ملک‌الشعراى بهار، مصحح). تهران: کلاله خاور.
- مسعودی، ابوالحسن (۲۵۳۶). *مروج الذهب و معادن الجواهر* (ج ۲). (ج ۲). (ابوالقاسم پاینده، مترجم). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مفتخری، حسین؛ زمانی، حسین (۱۳۸۱). *تاریخ ایران از ورود اسلام تا پایان طاهریان*. تهران: سمت.
- ممتحن، حسینعلی (۱۳۸۵). *نهضت شعوبیه* (ج ۳). تهران: علمی و فرهنگی.
- میرخواند (۱۳۸۰). *روضه‌الصفاء* (جمشید کیانفر، مصحح). تهران: اساطیر.
- نامه تنسر به گشنسب* (۱۳۵۴). (ج ۲). (مجتبی مینوی، مصحح). تهران: خوارزمی.
- نظام‌الملک طوسی (۱۳۸۴). *سیاستنامه* (ج ۱۲). (جعفر شعار، کوششگر). تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۷۸). *تاریخ یعقوبی* (ج ۲). (ج ۸). (محمدابراهیم آیتی، مترجم). تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۴۳). *البلدان* (محمدابراهیم آیتی، مترجم). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Lewis, Bernard (1970). *The Arab in history*. London:Hutchinson.